

نشستند ۲ و آتش بر افروختند
 همی خورد گشتاسپ با پور زال
 چو از کار گشتاسپ آگه شدند
 تن پیلوارش با آهن بخت ۵
 که نفرین کند بر بت آذری
 بهم بر شکستند پیمان اوی
 بیستش پدر را ابروی گناه ۶
 از آنجا برفتند تیمار دار ۸
 کیان زادگان زار و خوار ۹ آمدند
 بزندانش تنها بنگداشتند
 که ماه از کمان آمداندر کمین ۱۰
 سوی گنبدان دژ ۱۱ فرستاد خوار
 به پهمانی پور دستان کشید ۱۲
 بدین روز گاران بر آمد دو سال
 نماندست از ایرانیان و سپاه ۱۵
 همه پیش آذر بر آورده دست ۱۶

ازو زند و استا ۱ پیاموختند
 بر آمد برین پهمانی دو سال
 بهر جا کجا شهریاران بدند ۳
 که او پهلوان جهانرا بیست ۹۶۰
 بزابلستان شد به پیغمبری
 بگشتند یکسر ز فرمان اوی
 چو آگاهی آمد بیهمن که شاه
 نبرده ۷ گزینان اسفندیار
 به پیش گو اسفندیار آمدند ۹۶۵
 مراورا برامش همی داشتند
 پس آگاهی آمد بسالار چین
 بر آشفت خسرو باسفندیار
 خود از بلخ زی زابلستان کشید
 بزابل نشست ۱۳ مهمان زال ۹۷۰
 ببلخ اندرون ۱۴ جز که لهر اسپ شاه
 مگر هفتصد مرد آتش پرست

۱ - «F» «p» : چواستا و کشتی . ۲ - «F» «p» : بیستند و «د» تمام بیت را ندارد .
 ۳ - «د» : بهر مرز گاهی . ۴ - «F» «p» : از آن . ۵ - «p» : با آهن تن پهلوی کرد بست ؛
 «د» : وز آهن تن شبر جنگی بخت . ۶ - «د» : ... مر آن شاهرا بی گناه ؛ «F» «p» :
 بیست آن گرانمایه را ... ۷ - «د» : نیره . ۸ - «F» «p» : بیمار و زار ؛ «p» بیت را ندارد و
 هر دو نسخه بیت ذیلرا افزوده اند :

سپه را همه داشتند دست باز پس اندر گرفتند راه دراز .

۹ - «F» «p» : شیر و ار . ۱۰ - «F» «p» : اند آمد بکین ؛ «د» : که آمد که آنکه جویند کین .
 ۱۱ - «د» «F» «p» : بزندان و بندش . ۱۲ - «د» : سیستان بر کشید . . . ؛ «F» «p» : ...
 بیابان گذارید و جیغون برید . ۱۳ - متن بروخیم : نشست ؛ «C» : نشستند . متن ما از «د» است .
 ۱۴ - «د» : اندرونست . ۱۵ - «د» : از ایران بر او سپاه . ۱۶ - «د» : هشتصد مرد بزدان ...
 همه پیش بزدان ... و «p» و «F» و چاپ طهران دو بیت آتی را افزوده اند :

از آن نامداران همین است و بس
 هلا زود برخیز چندین مپای

چو ایشان ببلخ اندرون نیست کس
 مگر پاسبانان کاخ همای

که «F» و چاپ تهران مصراع دوم بیت اولرا اینطور ضبط کرده اند : از آهنک داران همینند و
 بس . و «د» بیت اول آنرا دارد چنین :
 جز ایشان ببلخ اندرون نیست کس
 در آن نامداران همین است و بس .

ا بر جنگ لهراسپ شان داددل
 سوی سیستان رفت خود با سپاه
 سواری نه اندر همه کشورش
 بیاید بسیچید و آراستن ۱
 بیند گران اندرست استوار
 که بیاید این ژرفراه دراز ۲
 از ایرانیان یکسر آگه شود
 گذارنده راه و نهفته پژوه
 چه بیاید همی هر چه خواهی ۴ بگوی
 نگه کن بدانش بهر سو بگام ۵
 ببلخ گزین شد کجا کاخ شاه ۶
 پرستندگان دید و لهراسپ را ۷
 برخ پیش او مر زمین را برفت ۸
 از اندوه دیرینه آزاد شد ۹
 سپاه پراکنده باز ۱۰ آورد
 بکوه و بیابان و جای رمه
 گزیده سواران کشورش را ۱۱

مهانرا همه خواند شاه چگل
 بدانید گفتا که گشتاسپ شاه
 بزابل نشست با لشکرش ۹۷۵
 کتونست هنگام کین خواستن
 پسرش آن گرانمایه اسفندیار
 کدامست مردی پژوهنده راز
 نراند بره ایچ و بی ره شود
 یکی جادوی بود نامش ستوه ۹۸۰
 منم گفت آهسته و راه جوی
 شه چینش گفتا بایران خرام
 پژوهنده راز پیمود راه
 ندید اندرو شاه گشتاسپ را
 بشد همچنان پیش خاقان بگفت ۹۸۵
 چو ارجاسپ آگاه شد شاد شد ۹
 سرانرا همه خواند و گفتا روید
 برفتند گردان لشکر همه
 بدو باز خواندند لشکرش را ۹۸۹

- ۱ - «د» ... آختن بیاید یکی تاختن ساختن ؛ «p» : ... بیاید یکی لشکر آراستن .
 ۲ - این بیت در چاپ طهران نیست . ۳ - «د» : جمله . ۴ - «د» : باید . ۵ - «F» : نگهبانش بنگر
 که چند و کدام ؛ «د» : نگه کن زهر سو بگسترده دام ۶ - «p» : بدیدار شاه ؛ «د» : بدیدار گام .
 ۷ - «د» پرستنده دید لهراسپ را ؛ نسخ دیگر بجز «p» «F» : پرستنده را دید و لهراسپ را و «F»
 بیت آتی را ضبط کرده است :
 تپی دید بلخ از کو اسفندیار
 ز شادی رخس تازه شد چون بهار .
 ۸ - «د» : ... جادو بگفت
 برخ در زمین پیش او خال رفت ؛ «p» : ... چنان چون بدانست
 اندر نهفت ؛ «F» و چاپ طهران نیز سه بیت بشرح ذیل افزوده اند :
 که گشتاسپ رفتست و لشکر همه
 جز آذر پرستان ندیدم کسی
 سراسر سخن پیش مهتر بگفت
 تپی کرده از مرد کشور همه
 بگشتم ببلخ اندرون من بسی
 چنان چون بدانست اندر نهفت
 ۹ - «p» «F» : گشت . ۱۰ - «د» «p» : گرد . ۱۱ - «د» : بزرگان ... ؛ «C» و چاپ
 طهران دو بیت آتی را افزوده اند :
 چو کرد آمدش خلغی صدهزار
 باواز خسرو نهادند گوش
 گزیده سواران نیزه گذار
 سپردند او را همه هوش و توش .

۲ - قصائد و قطعات و آیات پراکنده

بترتیب حروف الفبا

- ۱ من جاه دوست دارم کازاده زادهام آزادگان بجان نفروشدن جاه را ۱
- ۲ برخیز و برافروز هلا قبله زردشت بس کس که زردشت بگردیده دگر بار من سرد نیابم که مرا ز آتش هجران گر دست بدل بر نهم از سوختن دل ای روی تو چون باغ و همه باغ بنفشه آنکس که ترا کشت ترا کشت و مرا زاد
- ۳ و آنکس که ترا زاد ترا زاد و مرا کشت ۳
- ۴ جهان از ماه تا آنجا که ماهی است ۴ کجا چشم افکنی دیبای شاهی ۵ است که هنگام می و روز مناهی است ۶
- ۵ تا ملک مر و را چه فرماید ۷ که فلک را چگونه بپماید ذره ایرا بدر ۹ بنماید بفسرد نار و برق بشخاید ۱۰
- ۸ می صافی بیارای بت که صافی است چو از کاخ آمدی بیرون بصحرا بیا تامی خوریم و شاد باشیم
- ۱۱ چرخ گردان نهاده دارد گوش زحل از هیبتش نمیداند صورت خشمش ۸ ارز هیبت خویش خاک دریا شود بسوزد آب

۱ - از ترجمان البلاغه ص ۲۹ .

۲ - انگشت بکسر کاف یعنی زغال .

۳ - از یادداشت‌های استاد نفیسی نقل از برخی از سفینه هاوینام عسجدی هم آمده است .

۴ - این سه بیت از مجمع الفصحاست (ج ۱ ص ۲۱۴ - ۲۱۷) .

۵ - در مجمع الفصحاء : رومی است . ۶ - در مجمع الفصحاء : و ایام شاد است . متن از

یاد داشتهای استاد نفیسی است .

۷ - دو بیت اول این قطعه در لباب الالباب (ج ۲ ص ۱۱۱-۱۱۳) آمده است در مدح امیر رضی

ابوالقاسم نوح بن منصور بن نوح سامانی و دو بیت دوم در لغت نامه اسدی و سروری ذیل لغت شجد

و شجاید . ۸ - در اسدی و سروری : خشم . ۹ - اسدی : بخاک .

۱۰ - اسدی و سروری : بفسرد آفتاب و بشجاید .

درخت سیم کش بر سر صنوبر ۱
جهود خیبری از تیغ حیدر ۱
نکرد آن نامور حیدر به خیبر ۱
نکردند آل بوسفیان به شبر ۱
ابر شبیر زهرا روز محشر ۱
ز چندین عاشقانه شعر دلبر
پیرده چشم بنویسم بعنبر
چو تعویذی فرو آویزم از بر
نام اندر خور گفتار وز در ۱
مگر خود نیستم ای دوست در خور ۱
بدین اندر نیارم سر بچنبر ۱
امیر نامداران شاه مهتر ۱
بفروزد به بوسعد مظفر ۱
فرو یاریدم از چشم آب احمر
خیالی دیدمش مکروه و منکرا
تهی گرداند از بستان عبهر ۱
کی آید این گذشته رنج رابر ۱
بر آن خورشید کش بالا صنوبر
چو روی یار من شد روی کشور
همی عارض بشوید بآب کوثر
بنفش وشی و کوفی سراسر
بپفکنده لباس ماه آذر
بسان گلبنان باغ پر بر
بدست هر یک از یاقوت مجمر
بنقش وشی و نقش مسطر ۱
کشاده بر همه آزادگان در ۱
بجنباند درخت سرخ و اصغر
همی یاریده بردریای ۲ اخضر
هزاران در شده پیکر به پیکر

صنوبر دیدم و هرگز ندیدم
چنان کز چشم او ترسم نترسید
چنان کان چشم او کرده است با من
چنان بر من کند او جور و بیداد
چنان چون من برو گریه نگرید
مرا گوید ز چندین شعر شاهان
بمن ده تا بدارم یاد گاری
بحلقة زلفك خویشش ببندم
کم از شعری که سوی ما فرستی
مگر خود شعر بر من بر نزیید
ایا ناپاك دار این خواریم بس
چرا بنویسیم باری مدبھی
کدامست آنکه گوئی روی گیتی
چونام آن نگار آمد بگوشم
فراقش صورتی شد پیشم اندر
بترسیدم که ناگهان کنارم
چو از من بگسلد کی بینمش باز
فرو یارید ابر از دیدگانم
همی بگریستم تا ز آب چشمم
چو روی یار من شد دهر گوئی
بکردار درفش کاویانی
پوشیده لباس فرودینی
گل اندر بوستانان بشکفیده
تو گوئی هر یکی حور بهشتی است
بصد گونه نگار آراسته باغ
بکاخ میر ما ماند بخوبی
سحر گاهان که باد نرم جنبد
تو پنداری که از گردون ستاره
نگار اندر نگار و لون در لون

۱ - این بیت را آقای نفیسی در یادداشت‌های خود بقصیده افزوده‌اند .

۲ - در حدائق السحر : دیبای .

۱۵ شب سیاه بدان زلفکان تو ماند
عقیق را چو بسایند نیک سوده گران
ببوستان ملوکان هزار گشتم پیش
دو چشم آهو و دو نر گس شکفته بیار
کمان با بلیان دیدم و طرازی تیر
ترا بسروین بالا قیاس نتوان کرد

۲۱ گویند صبر کن که ترا صبر بر دهد
من عمر خویش را بصبری گذاشتم
آری دهد ولیک به مرد گر دهد
عمری دگر بیا بد تا صبر بر دهد ۲.

قصیده ۳

۲۳ پر بچهره بیتی عیار و دلبر
سیه چشمی که تا رویش بدیدم
اگر نه دل همی خواهی سپردن
و گر نه بر بلا خواهی گذشتن
بسان آتش تیوست عشقش
بسان سرو سیمین است قدش
فریش آن روی دیبا رنگ چینی
فریش آن لب که تا ایدر نیامد
از آن شکر لبانست اینکه دایم
از آن لاغر میانست آنکه ۶ عشقم
بچهره یوسف دیگر ولیکن
اگر بتگر چنان ۸ پیکر نگارد
۳۵ و گر آزر چنو ۸ دانست کردن

نگاری سرو قد و ماه منظر
سر شکم خون شد دست و بر مشجر
بدان مزگان زهر آلود منگر
بر آتش بگذر و بر درش مگذر
چنان چون دورخش ۴ هم رنگ آذر
ولیکن بر سرش ماه منور
که رشک آرد بر او گلبرگ تر بر ۵
ز خلد آیین بوسه نامد ایدر
گدازانم چو اندر آب شکر
چنین فر به ۷ شد دست و صبر لاغر
به جراثش منم به مقوب دیگر
هر یزاد آن خجسته دست بتگر ۹
درود از جان من بر جان آذر

۱ - این قطعه در المعجم (ص ۱۱۹) آمده است . ۲ - این دوبیت در آتشکده آذر (ص ۳۳۳) آمده است و بیت اول آن در مجمع الفصحاء (ج ۱ ص ۲۱۴-۲۱۷) نیز ضبط است . ۳ - این قصیده که در حواشی کتاب حدائق السحر (ص ۱۰۴) از منابع مختلف جمع و چاپ شده است پس از مقابله با یادداشت‌های استاد نفیسی و منابع اصلی چنانکه در مقدمه اشاره کردیم درج می‌شود .
۴ - در مجمع الفصحاء : دو زخس . ۵ - در مجمع الفصحاء : بر بر .
۶ - در مجمع الفصحاء : اینکه . ۷ - در مجمع الفصحاء : فریبی .
۸ - در ترجمان البلاغه : چو تو . ۹ - این بیت را که از حدائق السحر (ص ۲۱) و جنگی خطی و ترجمان البلاغه (ص ۲۷) است هدایت در مجمع الفصحاء (ج ۱ ص ۸۳) به ابو بکر قهستانی نسبت داده است .

۶۵ بزیر دینه سبز اندر آنک ۱
 یکی چون حقه ای از زر خفچه است ۳
 بنفشه زیر و زیر شاخ سوسن
 بشادروان شهر آزاد ماند
 درخت سبز تازه شام و شبگیر
 ۷۰ درفش میر بوسعد است گوئی
 بگیتی ز آب و آتش تیز تر نیست
 ترا سیمرغ و تیرگز نباید
 کراو رفتی بجای حیدر گرد ۷
 نه ز آهن درع بایستی نه دلدل
 ۷۵ عدورا بهره از توغل و پاوند
 یکی زر دشت وارم آرزویست
 در آب گرم در ماندست پایم

۷۸ چگونه بلای که پیوند تو
 شبی بیش کردم چگونه شبی
 درنگی که گفتم که بروین همی
 ۸۱ مدیح تا پیر من رسید عربان بود
 ز فروزینت من یافت طیلسان و ازار ۱۲

۸۲ تو آن شبرنگ نازی را بمیدان چون بر انگیزی
 عدو را زود بنوردی بدان تیغ بلاگستر
 باندک روز گارای شه دو چیزم داد بخت تو
 یکی لفظی خرد در تبت دوم طبعی سخن گستر ۱۳
 ۸۴ من اینجا دیر ماندم خوار گشتم
 چو آب اندر شمر بسیار ماند
 عزیز از ماندن دایم شود خوار
 ز هومت گیرد ۱۴ از آرام بسیار ۱۵

۱- در مجمع الفصحاء: اینک. ۲- این بیت و بیت بعد در لباب الالباب (ج ۲ ص ۹۱-۲۳) آمده است.
 ۳- در لباب الالباب: از حقیقت ۴- بطی: بیتی (علامه دهخدا). ۵- این بیت از یادداشت های
 استاد نفیسی نقل شده. ۶- این بیت و بیت بعد آن فقط در المعجم (ص ۲۱۵) آمده است.
 ۷- اصل: کروزفتی بجای حیدری کرد... کرد آن عمرو و عنتر متن تصحیح علامه دهخداست و این بیت
 بابت بعد در لغت نامه اسدی ذیل لغت سر بایان بمعنی عمایه آمده ۸- این بیت بشاهد لغت پر گوب معنی
 طوق زرین نیز آمده است ۹- این بیت در لغت نامه اسدی ذیل لغت زند آمده است.
 ۱۰- این بیت در تاریخ سیستان (ص ۲۶۹) آمده است در حکایت ازهرخر.
 ۱۱- این سه بیت فقط در المعجم (ص ۲۵۴-۲۱۵) آمده است و کلیه زاستر در اصل راستر ضبط شده
 بود، قیاسات تصحیح شد. ۱۲- این بیت در ترجمان البلاغه (ص ۱۳۳) آمده است. ۱۳- این دو بیت
 فقط در المعجم (ص ۲۱۴-۲۱۵) آمده است. ۱۴- در مجمع الفصحاء: شود طعمش بد.
 ۱۵- این دو بیت در لباب الالباب و مجمع الفصحاء آمده است و در اسدی بشاهد لغت شمر.

۸۶	کرارودکی گفته باشد مدیح دقیقی مدیح آورد نزد او	امام فنون سخن بود و چو خرما بود برده سوی هجر ۱.
۸۸	زان مرکب که کالبد از نور زان ستاره که مغربش دهندست	لیکن او را روان و جان از نار مشرق او را همیشه بر رخسار ۲.
۹۰	بزلف کژولیکن بقدم قامت راست اگر سر آرد بار آن سنان او نشکفت	به تن درست و لیکن بچشمکان بیمار هر آینه چو همه خون خورد سر آرد بار ۳.
۹۲	تو آن ابری که ناسا بد شب و روز نیاری در کف دلخواه ۵ جزر	ز باریدن چنانچون از کمان تیر ۴ چنانچون بر سر بدخواه جزیر.
۹۴	ای کرده چرخ تیغ ترا با سببان ملک تقدیر گوش او را تو دارد ز آسمان	وی کرده جود کف ترا با سببان خویش دینار قصد کف تو دارد ز کان خویش ۷.
۹۶	نگه کن آب و یخ در آبگینه گداز بده یکی دوتا ۸ فسرده	فروزان هر سه همچون شمع روشن بیک اون این سه گوهر بین ملون ۹.
۹۸	زان تلخ میی گزین که گرداند از طلعت او هوا چنان گردد استاد شهید زنده بایستی تا شاه مرا مدیح گفتندی	نیروش روان تلخ را شیرین کز خون تذرو سینه شاهین وان شاعر تیره چشم روشن بین ز الفاظ خوش و معانی رنگین ۱۰.

۱- از باب الالباب (ج ۲ ص ۶) ۲- این دو بیت در باب الالباب و مجمع الفصحا آمده است
و مضمون بیت اخیر مضمون بیت یزید بن معاویه است که گوید :

شمیة کرم بر جها قعدنہا
و خاقانی آنرا در قصیده معروف خود چنین گردانیده :

می آفتاب زرفشان جام بلورش آسمان
(از یادداشت‌های استاد نفیسی).

۳- بیت اول در حدائق السحر (ص ۳۸) و اسدی و بیت دوم در المعجم (ص ۳۶) آمده است.

۴- این دو بیت در مجمع الفصحا و لغت نامه اسدی بشاهد لغت پیر آمده است.

۵- در اسدی : زرخوا . ۶- در مجمع الفصحا : دست .

۷- این دو بیت در باب الالباب آمده است و در مجمع الفصحا نقل شده با این مقدمه : « در مدح

الخاص امیر ابوسعید محمد متفرمحتاج چغانی گوید . محمد عوفی در تذکره لب الالباب (کذا) آورده
گوید در مدح چغانیان این دو بیت ازوست .

۸- اصل : دو تایتا . متن تصحیح علامه دهند است . ۹- این دو بیت در باب الالباب (ج ۲ ص

۱۱-۱۳) و مجمع الفصحا (ج ۱ ص ۲۱۴-۲۱۷) آمده است . ۱۰- دو بیت اول قطعه در باب الالباب

(ج ۲ ص ۱۱-۱۳) آمده است و هر چهار بیت در مجمع الفصحا . (ج ۱ ص ۲۱۴-۲۱۷)

- ۱۰۲ ملك آن یادگار آل دارا ۱
اگر بیند بگناه کینش ابلیس
بیای ۲ لشکرش ناهید و هر مز
- ۱۰۵ چشم تو که فتنه جهان خیزد ازو
کردند تن مرا چنان خوار که باد
- ۱۰۷ ملك بی ملك دار باشد نی
بی شهنشه بنای ملك جهان
خله ای را که بی خداوندست
شهر را هیچ حامی و هادی
- ۱۱۱ در افکنندای صنم ابر بهشتی
زمین برسان خونالود دیبا
بطعم نوش گشته بچشمه آب
بهشت عدن را گلزار ماند
چنان گردد جهان هر زمان که در دشت
بتی باید کتون خورشید چهره
بتی رخسار او هر رنگ یا قوت
جهان طاوس گونه گشت گویی
بدان ماند که گویی از می و مشک
ز گل بوی گلاب آید بدانسان
دقیقی چار خصلت بر گزیده است
لب یا قوت رنگ ۹ و ناله چنگ
- ملك آن قطب دور آل سامان
ز بیم تیغ او بپذیرد ایمان
به پیش لشکرش ۳ مر یخ و کیوان ۴.
لعل تو که آب خضر می ریزد ازو
می آید و گردو خاک می بیزد ازو ۵.
ور بود پایدار باشد نی
محکم و استوار باشد نی
کار او بر قرار باشد نی
چون شه و شهر یار باشد نی ۶.
- زمین را خلعت اردی بهشتی
هوا برسان نیل اندود ۷ مشتی
برنگ دیده آهوی دشتی
درخت آراسته حور بهشتی
پلنگ آهو نگیرد جز بکشتی
مهی گر دارد از خورشید پشتی
می بر گونه جامه کنشتی
بجایی نرمی و جایی درشتی
مثال دوست بر صحرا نبشتی
که پنداری گل اندر گل سرشتی
بکیتی از همه خوبی ۸ و زشتی
می چون زنگ و کیش زردهشتی ۱۰.

- ۱- در مجمع الفصحاء : دارای ۲- در مجمع الفصحاء : قفای ۳- در مجمع الفصحاء : رایش .
۴- این سه بیت در لباب الالباب (ج ۲- ص ۱۱-۱۳) و مجمع الفصحاء (ج ۱- ص ۲۱۴-۲۱۷) آمده
است ۵- از یادداشتهای استاد نفیسی ۶- از تاریخ هراته سیفی هر وی چاپ کلکنه ص ۳۶۶
(نقل از یادداشتهای استاد نفیسی) ۷- المعجم دریک مورد نیل آلود آورده است ۸- اسدی:
بکیتی در زخوبیها ۹- اسدی: لب بیجاده رنگ ۱۰- آتشکده : شراب لعل و... اسدی :... و دین
زردهشتی بیت اول و دوم و سوم این قطعه در المعجم (ص ۱۸۰ و ۲۰۴) و ابیات اول و پنجم و دوم و نهم
و هفتم و هشتم و نهم و دوازدهم و دوازدهم بترتیب در مجمع الفصحاء (ج ۱ ص ۲۱۴-۲۱۷)
آمده است و هم دو بیت اول در سروری ذیل لغت مشتی و بیت چهارم و ششم از یادداشتهای استاد
نفیسی نقل شده و بیت اول و نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم در آتشکده (ص ۳۳۳) نیز ضبط شده
است و دو بیت اخیر در اسدی بشاهد لغت زنگ آمده است .

۱۲۳	جهانا همانا فسونی و بازی	که بر کس نیایی و با کس نسازی ۱.
۱۲۴	دریغا میر بو نصرا دریغا ولیکن راد مردان جهاندار	که بس شادی ندیدی از جوانی چو گل ۲ باشند کوتاه زندگانی ۳.
۱۲۶	کاشکی اندر جهان شب نیستی زخم عقرب نیستی بر جان من ور نبود کیو کبش در زیر لب ور مرکب نیستی از نیکویی ور مرا بی یار باید زیستن	تا مرا هجران آن لب نیستی گر و را زلف معقرب نیستی مونسم تا روز کو کب نیستی جانم از عشقش مرکب نیستی زندگانی کاش یارب نیستی ۴.
۱۳۱	من بر آنم که تو داری خبر از فلک تاز گفتار جدا باشد پیوسته نگار نیکخواه تو ز گفتار بدی باد جدا	نه بر آنم که تو از راز رهی بی خبری تاز دیدار بری باشد همواره پری بدسکال تو ز دیدار بهی باد پری ۵
۱۳۴	ز دو چیز گیرند مر مملکت را یکی زر نام ملک بر نبشته کرا بویه وصلت ملک خیزد زبانی سخنگوی و دستی گشاده که مملکت شکاریست کاورانگیرد دو چیز است کورا ببند اندر آرد بشمیر باید گرفتن مر اورا کرا بخت و شمیر و دینار باید خرد باید آنجا وجود و شجاعت	یکی بر نیانی یکی زعفرانی دگر آهن آب داده ایمانی یکی جنبشی بایدش آسمانی دلی همش کینه همش مهر بانی عقاب پرنده نه شیر ژبانی یکی تیغ هندی دگر زرگانی بدینار بستنش پای ارتوانی ببالا تن نیزه پشت کیانی ۶ فلک مملکت کی دهد رایگانی ۷.

- ۱- این بیت از قصیده است که چهارده بیت آن در تاریخ بیهقی (ص ۳۷۷ چاپ آقای دکتر فیاض) و دو بیت آن در فرهنگ جهانگیری (بشاهد لغت غرچه) بنام ابوطیب مصعبی آمده است و شش بیت آن در مجمع الفصحاء بنام دقیقی ما و چون تمام آن ابیات را که با احتمال قوی از مصعبی است در شرح حال ابوطیب مصعبی آورده ایم و جداگانه چاپ کرده نیازی بتکرار ندیدیم. خوانندگان بر مسأله شرح حال ابوطیب مصعبی مراجعه فرمایند. ۲- نسخه: چنین. ۳- این دو بیت فقط در تاریخ بیهقی آمده است (ص ۳۷۶ چاپ آقای دکتر فیاض). ۴- این پنج بیت فقط در لباب الالباب (ج ۲ ص ۱۱-۱۳) آمده است. ۵- از مجمع الفصحاء (ج ۱ ص ۲۱۴-۲۱۷). ۶- مصراع دوم نامفهوم و در همه نسخه ها به همین صورت است و در مجمع الفصحاء چنین نوشته شده: نیایدش تن سرو و پشت کیانی (از حاشیه بیهقی ص ۳۸۷)؛ نسخه: بیایدتن پیرو پشت کیانی؛ در اسدی: و بالاولتن تهم و نسبت کیانی. ۷- این قطعه در تاریخ بیهقی و مجمع الفصحاء آمده است و بیت ماقبل آخر در اسدی بشاهد لغت تهم.

۳- آیات پراکنده از فرهنگها

بترتیب حروف الفبا

۱۴۳ بشاهد لغت پرمایون (برمایون) بمعنی ، آن ماده گاو که فریدون را شیر داد و پرورد ۱ :

مهرگان آمد جشن ملک افریدونا

آنکجا گاونکو بودش پرمایونا ۲.

بشاهد لغت آسا، بمعنی دهان دره ۳ :

چنان نمود بمس دوش مساه نو دیدار

چویارمن که کند گاه خواب خوش آسا.

۱۴۵ بشاهد لغت شیدا، بمعنی دیوانه ۴ :

دل برد چون بدانست ۵ کم کرد ناشکیبا

بگریخت تاچنینم دیوانه کرد و شیدا.

بشاهد لغت نفوشا بمعنی، مذهب گبران ۴:

تأویل کرد با ما از مذهب نفوشا

آن زردهشت گوید استاد پیش دانا ۶:

بشاهد لغت سینا ، بمعنی کوه طور جای معراج موسی ۷ :

باز آمدند و گفتند از امتان موسی ۸

کایزد بد آن نه موسی بر کوه طور سینا.

بشاهد لغت فراخا بمعنی ، فراخی ۴:

شادیت باد چندان کاندرد ۹ جهان فراخا

توبانشاط و راحت باد در دورنج ۱۰ اعدا.

بشاهد لغت رخشا، بمعنی رخشان ۴ :

۱ - این بیت در مجمع الفصحا و اسدی آمده است . ۲ - در مجمع الصفا : آنکجا گاو خوشش

بودی برمایونا . ۳ - این بیت را فرهنگها از بهرامی دانسته اند و تنها در صحاح الفرس نوشته

شده است و از بهرامی و بروایتی دقیقی « بدینجهت ما احتیاط را نقل کردیم . ۴ - این بیت

از اسدی و صحاح الفرس است . ۵ - نسخه اسدی : ندانست . ۶ - نسخه اسدی : . . . دانا

. . . از زردهشت گوید استاد پیش دانا ؛ نسخه دیگر : کز زردهشت گفتست استاد پیش دارا ؛

صحاح الفرس : تأویل کرد . . . ؛ متن اسدی : تأمیل . . . آن زردشت گوید استاد پیش دارا . ۷ - در

اسدی این بیت بدنبال بیت فوقست و صحاح الفرس بشاهد لغت سینا آورده است . ۸ - اسدی :

موشا . ۹ - اسدی : چندانک اندر . ۱۰ - اسدی : . . . با رنج و درد ؛ نسخه اسدی : شادی

با رنج و درد .

۱۵۰. جمال گوهر آگینت چو زربین قبله ترسا کهر بمیان زرا اندر چنان چون زر بود رخشا .
 بشاهد لغت از درها، بمعنی ازدها ۲ :
 یکی مصمصام اعدا ۳ کش عدو خواری چو ازدها که هرگز سیر نبودوی ز مغز و اذ دل اعدا
 بشاهد لغت پروا، بمعنی فراغت ۴ :
 ابوسعد آنکه از گیتی ازو بر گست شد بدها ۵ مظفر آنکه شمشیرش ببرد از دشمنان پروا .
 بشاهد لغت افدستا، بمعنی حمد خدا ۴ :
 جز ز ایزد ۶ توام خداوندی زان کنم بر تو اذ دل ۷ افدستا .
 بشاهد لغت هزاک، بمعنی ابله و نادان که فریفته شود ۸ :
 که یارد داشت با او خویشتن راست نباید بود مردم را هزاک ۹ .
 بشاهد لغت خباک، بمعنی حظیره گوسفندان ۸ :
 خدنگش بیشه بر شیران کند تنگ ۱۰ کمندش دشت بر گوران خباک .
 ۱۵۵. بشاهد لغت ازدهاک، بمعنی ضحاک ۴ :
 ایا شاهی که ملک تو قدیم است نیایت برده تخت ازدهاک ۱۱ .
 بشاهد لغت کراک، بمعنی مرغی دم دراز سیاه و سپید در کنار رودها ۴ :
 چنان اندیشد او از دشمن خویش که ۱۲ باز تیز چنگال از کراک .
 بشاهد لغت برروشان ۱۳، بمعنی امت ۴ :
 شفیع باش بر شه مرا برین ۱۴ زلت چو مصطفی بر دادار برروشان را .
 بشاهد لغت آمودن، بمعنی آراستن ۱۵ :
 در آمودن آن همایون بنا نماید ایچ باقی بگنجینه ها .
 بشاهد لغت کلات، بمعنی دهی بر بلندی ساخته ۱۶ :
 تیر تو از کلات فرود آورد هزبر تیغ تو از فرات بر آرد نهنگ را .
 ۱۶۰. بشاهد لغت و خشود، بمعنی پیامبر و بشاهد لغت کند، بمعنی فیلسوف و منجم و دانایان :

۱ - نسخه اسدی : جمال گوهر آگینت چون زری قبله ترسا میان زو کهر اندر چنانکه کو کبرخشا .
 ۲ - این بیت از اسدی و صحاح الفرس و سروری است . ۳ - اسدی : فرعون ؛ صحاح : دشمن .
 ۴ - این بیت از اسدی و سروری است . ۵ - سروری : از گیتی بدو برگشته شد بدها ؛ نسخه اسدی : از گیتی برو برگشته شد دلها ؛ نسخه دیگر : آنکه گیتی را مصون کرد از همه بدها ؛ متن اسدی : از گیتی ازو برگشته شد بدها . متن ما تصحیح علامه دهخداست .
 ۶ - اسدی : جزا . ۷ - اسدی : کنم از دل بتو بر افدستا . ۸ - بیت از اسدی است .
 ۹ - این بیت در سروری بدون نام شاعر آمده است . ۱۰ - اسدی : شیران قفس کرد . ۱۱ - اسدی : ایا ... قدیمی نیاکت بر دباک از ازدهاک . ۱۲ - اسدی : چو . ۱۳ - در سروری : بر پروشان .
 ۱۴ - اسدی : بدین . ۱۵ - این بیت از سروری است . ۱۶ - این بیت بدین صورت از اسدی است و سروری مصرع دوم آنرا بصورت ذیل آورده است : تیغ تو از فرات برون آورد نهنگ .

- یکی حال از گذشته دی یکی از نامده فردا
همی گویند پنداری که و خشور ندیا کندا .
بشاهد لغت بیشتر (تشر) ، بمعنی میکائیل ۱ :
بشتر راد خوانمت شر کست
اوچو تو کی بود بگناه عطا .
بشاهد لغت باد فرودین ، بمعنی باد دبور ۱ :
بشاهد لغت باد فرودین ، بمعنی باد دبور ۱ :
من تند و تیز باد فرو دینا .
خلقانش کرد جامه زنگاری
بشاهد لغت ، کی بمعنی ملك و نام پادشاهان پیشین ۱ :
کی کردار بر اورنگ بزرگی بنشین
می گردان که جهان یاوه و گردانستا .
بشاهد لغت ماغ ، بمعنی مرغ سیاهگون در آبگیرها ۱ :
ای خسرو مبارک یارا کجا بود
جایی که باز باشد پرید ماغ را .
۱۶۵ - بشاهد لغت فرزام ، بمعنی سزاوار ۲ :
مکن ای روی نکوزشتی باعاشق خویش
کز نکو رویان ۳ زشتی نبود فرزاما .
بشاهد لغت کبد ، بمعنی لعیم ۴ :
از آنکه مدح تو گویم درست گویم و راست
مرا بکار نباید سریشم و کبدا ۵ .
بشاهد لغت جلب ، بمعنی سنج موسیقی ۶ :
بناگاه از دشت در نیم شب
بر آمد زهر سوی بانگ جلب .
بشاهد لغت تیب ، بمعنی سر گشته و مدهوش ۷ :
نبوده مرا هیچ با تو عتیب
مرا مکنید (؟) کرده شیب و تیب .
بشاهد لغت پذیرفت ، بمعنی قبول کرد ۶ :
پذیرفت ازو شهریار آنچه گفت
گل رویش از تازگی بر شکفت .
۱۷۰ - بشاهد لغت غند ، بمعنی گرد شده و جمع آمده ۸ :
تیغ وفا ز زنگ جفا سخت کند گشت
بازم بلای هجر و غم یار غند گشت .
بشاهد لغت فرهخته ، بمعنی ادب گرفته ۹ :
ای دل زو بهر حدیث میازار
کان بت فرهخته نی نو آموزست .
بشاهد لغت رخت ، بمعنی رحل و بنه ۱۰ :
چو گشتاسب را داد لهراسب تخت
فرود آمد از تخت و بر بست رخت .

-
- ۱ - این بیت از اسدی است . ۲ - این بیت از اسدی و سروری است . ۳ - سروری : نکو
روئی . ۴ - این بیت از اسدی و صحاح الفرس و سروری است . ۵ - در صحاح الفرس : مرا
بکار نباید سریشم و نه کبد ؛ کلمه نباید تصحیح آقای دهخدا و دراصل : نیاید است . ۶ - این
بیت از سروری است . ۷ - این بیت از جهانگیری است .
۸ - این بیت از یاداشتهای استناد نفیسی است . ۹ - این بیت در متن اسدی و نسخ آن
بصورتهای دیگر نیز ضبط شده است ما در ردیف « ذاء » آنرا خواهیم آورد .
۱۰ - این بیت که در اسدی آمده از گشتاسب نامه دقیقی است .

- بشاهد لغت تاراج ، بمعنی غارت ۱ :
دانی که دل من که فکنده است بتاراج آن دو خط مشکین که پدید آمدش از عاج.
- بشاهد لغت آمیزه مو، بمعنی مردم دوموی : ۳
اگر شاه هر هفت کشور بود
چو آمیزه مو شد مکرر بود .
- ۱۷۵ بشاهد لغت سلیسون، نام برادر شاه فلقراط ۴ :
سلیسون شه فرخ اخترش بود
فلقراط شه را برادرش بود.
- بشاهد لغت شجاید، بمعنی سرما خورد و شجید، بمعنی سرمای سخت ۵ :
صورت خشم از زهیت خویش
ذره‌ای را بندهر ۶ بنماید
خاک دریا شود بسوزد آب
بفسرد آفتاب و بشجاید ۷ .
- بشاهد لغت گزای ، بمعنی گزند کردن ۸ .
کیست کش وصل تو ندارد سود
کیست کش فرقت تو نگزاید .
- بشاهد لغت گرایستن، بمعنی میل کردن و یازیدن ۳ :
تیز هش تا نیازماید بخت
به چنین جایگاه نگراید .
- ۱۸۰ بشاهد لغت هال ، بمعنی آرامش ۸ :
گمان مبر که مرا بیتو جای هال بود
بجز تو دوست دگر خون من حلال بود ۹ .
- بشاهد لغت قسطا پسر لوقا ، دو حکیم از یونان ۱۰ :
وان حرفهای ۱۱ خط کتاب او
گوی حروف دفتر قسطا شد .
- بشاهد لغت ناهید ، بمعنی زهره ۱۲ :
ناهید چون عقاب ترا دید روز صید
گفتا درست هاروت از بندرسته شد .
- بشاهد لغت کیوس ، بمعنی خو هل، کژ ۱۲ :
بجز بر آن صنم عاشقی فسوس آید
که جز بر آن رخ او عاشقی کیوس آید .
- بشاهد لغت افرنگ، بمعنی زیبایی ۱۰ :
فرّ و افرنگ بتو گیرد دین
منبر از خطبه تو آراید .
- ۱۸۵ بشاهد لغت خبک، بمعنی شوغا یعنی آغل گوسفندان ۱۰ :
کردش اندر خبک دهقان گوسفند
و آمد از سوی کلاته دل نژند .

۱ - این بیت از مجمع‌الصفحا و اسدی است . ۲ - در مجمع‌الصفحا : آمده .

۳ - این بیت از سروری است : ۴ - این بیت از سروری و اسدی است و در اسدی بنام عنصری آمده واضح می نماید . ۵ - این بیت از صحاح‌الفرس و اسدی و سروری است . ۶ - اسدی : بخاک . ۷ - در یاداشتهای استاد نفیسی چنین ضبطست : صورت خشمش بفسرد نار و برق بشجاید . ۸ - این بیت از سروری و اسدی است . ۹ - اسدی : جز از تو دوست گرم خون . . . ۱۰ - این بیت از اسدی است . ۱۱ - اصل : حرف ها خطای . متن ما تصحیح علامه دهخداست و در حاشیه نسخه اسدی خود افزوده اند : «لوقا حکیم نیست و تنها پدر قسطاست و هیچیک یونانی نیستند بلکه از مردم بعلبک اند و قسطا یکی از مترجمین است .» ۱۲ - این بیت از اسدی و صحاح‌الفرس است .

بشاهد لغت یونان، بمعنی مادر یونس ۱... :

یونان که بود مادر یونس ز بطن حوت
تا تازه کرد یاد او ایل بدین خویش

بشاهد لغت فرسته بمعنی، رسول ۲:

ای خسروی که نزد همه خسروان دهر

بشاهد لغت کمانه، بمعنی کاریز کن ۳:

چنانکه چشمه پدید آورد کمانه ز سنگ

۱۹۰ بشاهد لغت خوره، بمعنی خرزهره ۳:

دغلی است دشمن من و من شهید جان نواز

بشاهد لغت آفت، بمعنی حاجت و نیاز ۵ :

ناسزا را مکن آفت که آبت (؟) شود

بشاهد لغت ... بمعنی ... ۵ :

ای امیر شاهزاده خسرو دانش پژوه

بشاهد لغت بیر، بمعنی صاعقه ۶:

تو آن ابری که ناساید شب و روز

نیاری بر سر دلخواه ۷ جز زر

۱۹۵ بشاهد لغت پرگر، بمعنی طوق زرین ۸ :

عدو را از تو بهره غل و زنجیر

بشاهد لغت، خوی بمعنی خود ۸:

سیا و خش است پنداری میان شهر و کوی اندر

بشاهد لغت ستیهد، بمعنی لجاج کند و سکیزد، بمعنی برجهد ۳:

بدشت نبرد آن هزبر دلیر

بشاهد لغت ماردی بمعنی، سرخ ۳:

خروشان و کفک افکنان و سلاحش

بشاهد لغت کفت، بمعنی شکافت ۳:

چو زد تیغ بر فرق آن نامدار

سرش کفت از آن زخم همچون انار.

۱ - این دو بیت از اسدی است . ۲ - این بیت از اسدی است و در يك نسخه اسدی بنام

لیبی نیز آمده است . ۳ - این بیت از اسدی است . ۴ - کجا (استاد دهخدا) . ۵ - از

یاداشتهای استاد نفیسی . ۶ - این دو بیت از اسدی و صحاح الفرس و مجمع الفصاحت و سروری

تنهاییت دوم را دارد . ۷ - اسدی : کف زر خواه ؛ صحاح الفرس : کف . . . ۸ - این بیت از

اسدی و صحاح الفرس و سروری است . ۹ - اسدی : بزیر .

- ۲۰۰ بشاهد لغت کرده کار بمعنی، مردی جلد و آزموده کار ۱ :
جادو نباشد از تو به تنبل سوارتر
عقریت کرده کار ۲ توزو کرده کارتر.
بشاهد لغت گرگر، نام خدای تعالی ۱ :
چو بیچاره گشتند فریاد جستند
بر ایشان ببخشود دادار ۳ گرگر.
بشاهد لغت وینا، بمعنی کم ۴ :
امیرا جان شیرین بر فشانم
اگر وینا شود یکبارگی عمر ۵ .
بشاهد لغت سرپایان، بمعنی عمامه :
گر او رفتی بجای حیدر گرد
برزم شاه گردان عمرو و عنتر ۶
نش آهن درع بایستی نه دلدل
نه سرپایانش بایستی نه مغفر ۷ .
۲۰۵ بشاهد لغت زمبر، بمعنی کلیمی یامشک یا تخته پهن از هر دوسر دسته چوب نهاده
تابدوتن خاک و گل و آب و هر چیزی برند ۸ :
کنون کنده و سوخته خانهاش ۹
همه باز برده بتابوت و زئیر.
بشاهد لغت زند، بمعنی تفسیر اوستا ۱۰ :
بکی زردشت وارم آرزویست ۱۱
که پیشت زندرا برخوانم از بر.
بشاهد لغت هژیر، بمعنی چابک و بسندیده و نیکو ۱۰ :
ای فخر آل اردشیرای مملکت رانا گزیر
ای همچنان چون جان و تن آثار و افعال هژیر.
بشاهد لغت کش بمعنی، نازان و شادمان ۱۱ :
فته شدم بر آن صنم کش بر
خاصه بر آن ۱۲ دونه گس دل کش بر.
بشاهد لغت خشنسار، بمعنی مرغی آبی سرسپید ۱۳ :
از آن کردار کو مردم رباید
عقاب تیز تر بایند ۱۴ خشنسار.
۲۱۰ بشاهد لغت کیار بمعنی، کاهلی ۱۳ :
خمار دارد و همواره ۱۵ با کیار بود
بشاهد لغت زر، بمعنی پیر کهن ۱۳ :
بسار که جدا کرد در زمانه خمار.

- ۱ - این بیت از اسدی و سروری است . ۲ - اصل : کرده کار و . متن تصحیح آقای دهخداست .
۳ - اسدی یزدان . ۴ - این بیت از اسدی و صحاح الفرس است . ۵ - در متن اسدی : اگر وینا شود
بیکار عمر . ۶ - اصل : گراو رفتی بجای حیدری کرد برزم شاه کرد آن عمرو و عنتر . متن ما تصحیح
علامه دهخداست . ۷ - این دو بیت از اسدی است . اما در يك نسخه اسدی فقط بیت دوم آمده است آنهم
بنام زینبی . ۸ - این بیت از اسدی و سروری و صحاح الفرس است . ۹ - اسدی : خانهاشان .
۱۰ - این بیت از اسدی و صحاح الفرس است . ۱۱ - صحاح الفرس : آرزو خواست .
۱۲ - اسدی : بدان و کش در این بیت بمعنی شهر معروف و از صنم کش مراد ترك كشی است و
اسدی در انتخاب شاهد بر اشتباه است (از افادات علامه دهخدا) . ۱۳ - این بیت از اسدی است .
۱۴ - اصل : بر بایند . متن ما تصحیح علامه دهخداست . ۱۵ - نسخه : خمار دار همه ساله .

- همی نوبهار آید و تیر ماه
 بشاهد لغت شمر، بمعنی آبگیر و آبدان ۱ :
- جهان گاه بر تا بود گاه زر.
 عزیز از ماندن دائم شود خوار
 ز هومت گیرد ۲ از آرام بسیار.
- من اینجا دیر ماندم خوار گشتم
 چو آب اندر شمر بسیار ماند
 بشاهد لغت کر، بمعنی توان ۳ :
- خجسته مهرگان آمد سوی شاه جهان آمد
 ۲۱۵ بشاهد لغت سیار، بمعنی کشکینه ۳ :
- گشت عاجز که بود پس نهار
 کرده چند و کاسه‌ای دوسیار.
- روستایی زمین چو کرد شیار
 برد حالی زنش زخانه بدوش
 بشاهد لغت فروغ، بمعنی شعاع ۳ :
- برافروز آذری آیدون که تیغش بگذرد از بون ۴
- فروغش از برگردون کند اجرام را اخگر.
 بشاهد لغت هیون، بمعنی شتر بزرگ و اسب ۳ :
- چگونه یابند اعدای او قرار کنون
 بشاهد لغت شکافه، بمعنی زخم مطربان ۳ :
- که رود دارد بر چوب بز کشیده چهار.
 مثال طبع مثال یکی شکافه زنت
- ۲۲۰ بشاهد لغت چشم آلوس، بمعنی نگریستن بگوشه چشم ۳ :
- کیوس وار بگیرد همی بچشم آلوس
 بشاهد لغت کفانیدن، بمعنی شکافتن ۸ :
- بسال فرخ شبها (۴) امیر روز غدیر ۷.
 هر آن سر که دارد خیال گریز
 بشاهد لغت فرهخته، بمعنی ادب گرفته ۳ :
- بیاید کفانیدن از تیغ تیز.
 ای شمن آهسته باش زان بت بد خو
 کان بت فرهخته نیست هست نو آموز ۹.

۱ - این دو بیت از اسدی و مجمع الفصحاء ۲ - مجمع الفصحاء : شود طعمش بد .
 ۳ - این بیت از اسدی است . ۴ - بون = آسان . ۵ - در اصل اسدی = ایشان خاد ؛ در حاشیه نسخه دیگر . انسان خوار (متن اسدی تصحیح آقای اقبال است) . ۶ - کیوس = کج .
 ۷ - نسخه اسدی : کیوس ترا بگیرند بچشم آلوس (۴) بسان فرخ شبها امیر روز عزیز (۲) .
 ۸ - این بیت از سروری است . ۹ - این بیت از اسدی است . ۹ - در نسخه اسدی : ای دل زو بهر حدیث میازار کان بت فرهخته نی نو آموز است ؛ نسخه دیگر : ای دل من بهر حدیث میازار کان بت فرهخته نیست نو آموز است . و این بیت را در ردیف بت نیز آورده ایم .

بشاهد لغت پرند آور، به معنی تیغ گوهر دارا :

پینداخت تیغ پرند آورش

همی خواست کز تن ببرد ۲ سرش.

بشاهد لغت جاخشوك، به معنی داس ۳ :

ای خواجه گر بزرگی و اشغال نبی ترا

بر گیر جاخشوك و برومی درو حشیش ۴.

۲۲۵ بشاهد لغت آغالش، به معنی تحریرض بجنک ۵ :

خوبشتن پاك دار وی پرخاش

رو باغالش اندرون مخراش.

بشاهد لغت شیهه، به معنی بانگ اسب و شیر ۵ :

میدانت حربگاهت و خون عدوت آب

تیغ اسپرغم و شیهه اسپان سماع خوش.

بشاهد لغت فغاك، به معنی ابله و حرامزاده ۶ :

آن کت کلوخ روی لقب کرد خوب کرد

زیرا لقب گران نبود بردل فغاك.

بشاهد لغت ابرنجك، به معنی برق ۳ :

صحرای بی نیات بر از خشکی

گوی که سوخته است بابرنجك.

بشاهد لغت دلنگ به معنی، بندی که از چوب و علف پیش آب نهند ۷ :

شمر راجو از آب خواهی برنگ

نخست استوارش کن از گل دلنگ.

۲۳۰ بشاهد لغت پالاپال به معنی، سخت پالوده و چیزی سخت پاینده ۸ :

بفرو هیت ۹ شمشیر تو قرار گرفت

زمانه ای که پر آشوب بود و ۱۰ پالاپال

مباش کمز کسی کو سخن نداند گفت

ز لفظ معنی باهم همی نه بالاپال ۱۱.

بشاهد لغت نقام، به معنی چیزی زشت و تیره ۱۲ :

بخیزد یکی تندگرد از میان

که روی اندر آن کرد گرد نقام.

۱ - این بیت از اسدی و سروری و صحاح الفرس است . ۲ - صحاح الفرس : بدین . ۳ - این بیت

از اسدی است . ۴ - این بیت را استاد دهخدا چنین تصحیح کرده اند :

ای خواجه با بزرگی و اشغال چی ترا برگیر جاخشوك و بر او می درو حشیش .

۵ - این بیت از یاداشتهای استاد نفیسی است . ۶ - این بیت از اسدی و سروری است .

۷ - این بیت از سروری است . ۸ - مانده ۴ . ۹ - سروری : بفرو هیت و ۱۰ - سروری :

بود پالاپال . ۱۱ - بیت اول از اسدی و سروری و بیت دوم مخصوص اسدی است و بیت اخیر

بصورت حاضر تصحیح استاد دهخداست . و در اسدی چنین است :

مباش . . . بدانند گفت ز لفظ و معنی با هم همیشه پالاپال (کذا) . و بالاپال یعنی بلبله و سخن که

فهمیده نشود . ۱۲ - این بیت از سروری است .

- بشاهد لغت شجرام، بمعنی سرمای سخت ۱ :
 سپاهی که نورو زگرد آورد
 همه نیست کردش ز ناگه شجرام ۲ .
- بشاهد لغت فخن، بمعنی میان باغ ۱ :
 فخن باغ بین ز ابر و ز نم
 گشته چون عارض بتان خرم .
- ۲۳۵ بشاهد لغت زاره، بمعنی زاری ۱ :
 هزار زاره کنم نشوند زاری من
 بخلوت اندر نزدیک خویش زاره کنم .
- بشاهد لغت چفته بمعنی، خمیده و دوتا ۱ :
 که من چفته شدم جانا و چون چو گان فرو خفتم
 گرم بدرود خواهی کرد بهتر رو که من رفتم ۳ .
- بشاهد لغت اختر کاویان، بمعنی درفش کاویان ۴ :
 ز روی تو ای سر فراز کیان
 برد فرخی اختر کاویان .
- بشاهد لغت آهون، بمعنی نقب ۵ :
 حور بهشتی گرش ببیند بیشک
 خواهد اندر زمین بیارد آهون ۶ .
- بشاهد لغت بون بمعنی، بن ۵ :
 موج کریمی (؟) بر آمد از لب دریا
 ریگ همه لاله گشت از سرتا بون .
- ۲۴۰ بشاهد لغت خاتوله بمعنی، مکرو حیل ۴ :
 گرتو خاتوله خواهی آوردن
 آن چه حیل است و تنبل و دستان .
- بشاهد لغت شخادان بمعنی، بناخن کنان و مجروح کنان ۴ :
 شکافان تهیگاه پرندگان
 شخادان جگر گساره درندگان .
- بشاهد لغت غرید بمعنی، سباع و غیرهم را آواز با مهابت در گلو بیچید ۴ :
 چو بشتید آن گفتگو پهلوان
 بغرید مسانند شیر ژبان .
- بشاهد لغت شهریار، بمعنی سلطان ۷ :
 ای شهریار راستین وی پادشاه داد و دین
 ای نیک فعل و نیک خواه ای از همه شاهان گزین .
- بشاهد لغت هرمنز، بمعنی مشتری ۸ :
 بدم لشکرش ناهید و هرمنز
 به پیش لشکرش ناهید و کیوان ۹ .

۱ - این بیت از اسدی است . ۲ - در نسخه اسدی بیت بنام فرخی است . ۳ - بیت را استاد دهنخدا چنین تصحیح کرده اند : چومن چفته . . . گرم بدرود خواهی کرد زوتر کن که من رفتم .
 ۴ - این بیت از سروری است . ۵ - این بیت از سروری و اسدی است . ۶ - در اسدی :
 حفره زند تا زمین بسازد . . . ۷ - این بیت از صحاح الفرس است . ۸ - این بیت از اسدی
 و صحاح الفرس است و در مجمع الفصحا من قطعه سه بیتی نیز آمده است . ۹ - نسخه اسدی :
 بدیده لشکرش . . . رئیس لشکرش . . . ؛ در مجمع الفصحا : قفای . . . به پیش رایتش . . .

- ۲۴۵ بشاهد لغت ترك، بمعنی تر كستان ۱:
اکنون فكنده بینی از ترك تا یمن
یکچندگاه زیرپی آهوان سمن .
- بشاهد لغت گرزمان، بمعنی عرش یا آسمان ۲:
مه وخورشید با برجیس و بهرام
مه حکمی بفرمان تو رانند
زحل باتیر و زهره با گرزمان
که ایزد مرترا داده است فرمان .
- بشاهد لغت برهون، بمعنی دایره ۲:
آنچه بعلم تواندر است گر آنرا
گردضمیر اندر آوریش چو برهون ۳:
بشاهد لغت هین، بمعنی شتاب فرمودن و سیلاب ۲:
از کوهسار دوش برنگ می
هین آمدای نگار می آور هین .
- ۲۵۰ بشاهد لغت فرارون، بمعنی کواکب بیابانی ۲:
حسودت در بد بهرام فیرون ۴
بشاهد لغت ایوان، بمعنی طاق و نشستگاه بزرگان ۲:
ای منظره و کاخ بر آورده بخورشید
تاگنبد گردان بگشیده سرا ایوان .
- بشاهد لغت نفرین، بمعنی دعای بد ۲:
اکنون که ترا تکلفی گویم
پیداست بر آفرینم از نفرین ۵ .
- بشاهد لغت سخون، بمعنی سخن ۲:
ترسم کان وهم تیز خیزت روزی
وهم همه هندوان بسوزد بسخون .
- بشاهد لغت کاو، بمعنی معشتم ۲:
کردم روان ودل را بر جان اونگهبان
همواره گردش اندر گردان بوندو کاوان
- ۲۵۵ بشاهد لغت ربون، بمعنی پیش مزد و بها ۶:
ای خریدار من ترا بدو چیز
بدل ۷ وجان و مهر داده ربون .
- بشاهد لغت فکز، بمعنی دیگدان ۸:
زیسکه آتش فتنه بدل بر افروزی
سیاهروی و غلیظی چو فکز آتشدان .
- بشاهد لغت همانا، بمعنی پنداری ۹:
بشاهد لغت ربون، بمعنی پیش مزد و بها ۶:
بشاهد لغت فکز، بمعنی دیگدان ۸:
بشاهد لغت همانا، بمعنی پنداری ۹:

۱ - این بیت از اسدی و سروری است و در مجمع الفصحا نیز آمده است . ۲ - این بیت از اسدی است . ۳ - در يك نسخه اسدی بنام زبیبی (کذا) آمده است . ۴ - فیرون بمعنی مفسد . ۵ - اصل : پیداست بر آفرینم از نفرین . متن تصحیح علامه دهخدا، و دارالمخلف اگر است و بمعنی یا . ۶ - این بیت در اسدی بنام رودکی و در رشیدی بنام دقیقی است . ۷ - در اسدی : بشن . ۸ - بیت از سروری است . ۹ - این بیت در اسدی بنام خسروانی آمده است .

دلت همانا ز نگار معصیت دارد

بآب توبه خالص بشویش از عصیان.

بشاهد لغت مرکو، بمعنی گنجشک ۱:

تو مرکویی بشعر و من بازم

از باز کجا سبق بردم مرکو.

بشاهد لغت سرپیچه، بمعنی مرغ سقا ۱:

گشته بلوک ۲ باره بسان سراپیچه

بانگ سرپیچه خاسته اندر سرای او.

۲۶۰ بشاهد لغت خرده، بمعنی (بخشی از اوستا کتاب دینی زردشتیان) واپارده تفسیر

جمله یازند ۱:

به بینم آخر روزی بکام دل خود را

گهی ایارده خوانم شها گهی خرده.

بشاهد لغت نوده، بمعنی فرزندی سخت گرامی ۱:

ای سر آزادگان و تاج بزرگان

شمع جهان و چراغ دوده و نوده.

بشاهد لغت تندیس، بمعنی صورت و تمثال ۴:

نگارند تندیس او گر بکوه

ز سنگ وقارش شود که ستوه .

بشاهد لغت تولیدن، بمعنی جنگ و پرخاش کردن ۴:

ز تولیدنش شیرمیشد شکوه

ز آواز او رخنه می یافت کوه .

بشاهد لغت تاره، بمعنی تارجامه ۴:

لباس عمر او را باد دایم

زدولت بود و از اقبال تاره .

۲۶۵ بشاهد لغت پله، بمعنی کفه ترازو ۱:

ز بس بر سختن زرش پنهان ۵ مردمان هزمان

ز ناره ۶ بگسلد کپان ز شاهین بگسلد پله ۷.

بشاهد لغت غمزه، بمعنی رعناپی چشم و برهم زدن چشم ۱:

بتی که غمزه اش از سندان کند گذاره (کذا)

دلم بپزگان کرده است پاره پاره (کذا).

بشاهد لغت فرا بسته ۸ بمعنی زیادت ۱:

۱ - این بیت از اسدی است . ۲ - بلوک = غره .

۴ - این بیت از سروری است . ۵ - بجای ؟ (استاد دهخدا) . ۶ - ناره = وزنه که بقبان

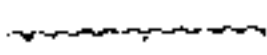
آویزند . ۷ - این بیت در نسخه اسدی بنام فرخی است . ۸ - کلمه در اصل فرا بسته بود

(متن تصحیح استاد دهخدا است) .

- ای جای جای کاسته بخوبی باز از توجای جای فزایسته ۱ .
و نیز بشاهد لغت فزایسته ۱ ، بمعنی زیادت ۲ :
ای حسن تو روز و شب فزایسته ۱ ...
بشاهد لغت و نانه ، بمعنی نان کرده ۲ :
برخوان وی اندر میان خانه هم نان تنگ بود وهم و نانه .
۲۷۰ بشاهد لغت گراه ، بمعنی گراینده ۳ :
آنکه گردون را بدیوان بر نهاد و کار بست وان کجا بودش خجسته مهر اهریمن گراه .
بشاهد لغت ... ، بمعنی ... ۴ :
شود خون جگر از دل چکیده که آب آتشین آید ز دیده .
بشاهد لغت باد افراه ، بمعنی عقوبت و پاداش ۲ :
بجای هر بپی پاداش نیکی ۵ بجای هر بدی پادافراهی .
بشاهد لغت بسیجیدن ، بمعنی ساز کار کردن ۶ :
کتون رزم گردان بسیجد همی سراز رای و تدبیر پیچد همی .
بشاهد لغت بامس ۷ بمعنی پای بسته و بیچاره ۸ :
خدا یگانا بامس ۷ بشهر یگانه فزون ازین نتوانم نشست دستوری .
۲۷۵ بشاهد لغت مای ، بمعنی شهری از هند موضع جاودان ۶ :
برفت یارورهی مانند در بیابانی که حد آن نشناسد بجهد جادوی مای .
بشاهد لغت مشتی ، بمعنی جامه حریر بغایت نازک ۹ :
برافکنند ۱۰ ای صنم ابر بهشتی زمین را خلعت اردی بهشتی .
زمین برسان خون آلود دیبا هوا برسان نیل اندود مشتی .
بشاهد لغت آژبر ، بمعنی پرهیزگار ۱۱ :
ترا نخوانم جز کافر و ستمگر از آنک بید نمودن من کرده کار و آژبری .
بشاهد لغت اورمزد ، بمعنی اول ماه پارسیان و مشتری ۲ :
بهرامی آنکهی که بخشم آبی برگاه اورمزد درفشانی ۱۲ .
۲۸۰ بشاهد لغت رش بمعنی رخس ۲ :

۱ - کلمه در اصل فرا بسته است (متن تصحیح استاد دهخداست) . ۲ - این بیت از اسدی است .
۳ - این بیت از یاد داشت های استاد نفیسی است . ۴ - این بیت از فرهنگ شعوری است و
از یاد داشت های استاد نفیسی نقل گردیده . ۵ - متن اسدی : بجای هر بدی باد افراه .
۶ این بیت از سروری است . ۷ - در اسدی : بامس . ۸ - این بیت از اسدی و سروری
و صحاح الفرس است . ۹ - این دو بیت از سروری است و در المعجم و مجمع الفصحاء ضمن
قطعه ای نیز آمده است . ۱۰ - در المعجم و مجمع الفصحاء : در افکنند . ۱۱ - این بیت از
صحاح الفرس است و معنی ذکی و با تجریت برای کلمه آژبر انسی می نماید (لغت نامه دهخدا) .
۱۲ - اصل : در افشانی . متن از استاد دهخداست و در نشان بمعنی درخشان است .

- ای زین خوب زینی یا تخت بیهمنی
 بشاهد لغت زنگ، بمعنی ماه ۱ :
 دقیقی چارخصلت بر گزیده است
 لب بیجاده رنگ ۳ و ناله چنگ
 بشاهد لغت تهم ، بمعنی بی همتا بزرگی و جسم و قامت ۵ :
 کراتخت ۶ و شمشیر و دینار باید
 بشاهد لغت سان، بمعنی فسان ، سنگی که بدان کارد و شمشیر و جز آن تیز
 کنند ۸ :
- خورشید تیغ تیز ترا آب میدهد
 ۲۸۵ بشاهد لغت گوزن، بمعنی گاو کوهی ۹ :
 شیر گوزن و گرم را نشکرد
 بشاهد لغت ویژه، بمعنی خالص ۸ :
 سپه را زبد ویژه او داشتی
 برزم اندرون نیزه ارگاشتی ۱۰ :
 بشاهد لغت شب فرخ، بمعنی لحنی از موسیقی ۱۱ :
 شب فرخ چو شب آغاز کردی
 عروس روز پرده ساز کردی
 ۲۸۸ بشاهد لغت استبر، بمعنی ستبر ۱۱ :
 دوبازوش استبر و پشتش قوی
 فروزان ازو فرقه خسروی .



۱ - این دو بیت از اسدی است و در مجمع الفصحاء و آتشکده نیز ضمن قطعه ای آمده است که نقل کردیم .
 ۲ - در مجمع الفصحاء : بگیتی از همه خوبی و زشتی . ۳ - بجز اسدی : لب یا قوت . . . ۴ - در مجمع الفصحاء : می چون زنگ و کیش . . . در آتشکده : شراب لعل و کیش . . . ۵ - این بیت از اسدی است و در تاریخ بیهقی و مجمع الفصحاء ضمن قطعه ای نیز آمده است .
 ۶ - متن اسدی : بغت . ۷ - در تاریخ بیهقی : نیایدش تن سرو و پشت کیانی ؛ نسخه بیهقی : بیالاتن نیزه پشت کیانی . ۸ - این بیت از اسدی است .
 ۹ - این بیت از اسدی است و در يك نسخه اسدی بنام فرخی آمده است . ۱۰ - کاشتی ؟ و بیت از گشتاسب نامه دقیقی است . ۱۱ - این بیت از یادداشت های استاد نفیسی است .

غضائری رازی

و

اشعار او

گروه آورده

محمد دبیر سیاقی

از انتشارات کتابخانه خیام

تهران - مهر ماه ۱۳۳۴ خورشیدی

چاپخانه حیدری

سر آواز

دفتر حاوی احوال و اشعار غضایری رازی شاعر نامی اوایل قرن پنجم هجری ششمین دفتر است که تقدیم خوانندگان عزیز و دوستانشان شعر و ادب میشود و همان روش که در گرد آوری احوال و اشعار شاعران دیگر داشته‌ایم اینجا نیز دنبال کرده‌ایم. امید که توفیق نشر اشعار دیگر شاعران سخنسرای زبان شیرین پارسی دست دهد.

از غضایری پیش از دو قصیده و چند قطعه و بیت، شعری برجای نمانده است و چون یکی از قصایدی در جواب قصیده اعتراضیه عنصری است ناگزیر درج قصیده عنصری نیز در این مجموعه ضرور آمد.

در نگارش احوال شاعر، پیش از نقل اقوال تذکره نویسان از مندرجات کتاب ممتع سخن و سخنوران و حواشی علامه فقید قزوینی بر کتاب چهارمقاله، درج مطالبی کردیم تا حق سخن ادا شده باشد.